

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۴۴ ه.ق - حرکت به سوی نور)

۱۰ مرداد ۱۴۰۱

خطبه‌ی شب سوم

سلام بر امانت‌دار دوران‌ها، از ازل تا ابد. به آنانی که آمدنشان چونان چلچراغی ظلمت زمین را شکافت تا جان‌های به پایین افتاده بار دیگر در عزت و بزرگی مقام خلیفه به سخن درآید. پروردگارم جانم از تماشای انسان‌های در بند به غصه‌ای گرفتار آمده که ساعت‌های عمرم را در گذر زمان درک نمی‌کنم. صورتشان را به سنگ کعبه گذارده‌اند و سیل اشک از چشمانشان سرازیر است. تمنایی دلشان را به آتش کشیده است، تمنایی که هیچ اثری از بندگی در آن یافت نمی‌شود. گم‌گشته‌ای که خود را نمی‌یابد. نامش از ایام خط می‌خورد و او درحالی‌که پروردگاری جز هوای نفسش ندارد از زمان خارج می‌شود.

امروز سوم محرم است. مشتاقان شب‌هایش به مجلس آمده‌اند. شب دیگری از خاطره‌ها. خاطره‌های تلخ و شیرین ایام کودکی، نوجوانی، جوانی و میان‌سالی. سال‌هایی که نقش کربلا را در ذهن‌ها و قلب‌ها به سلیقه‌ی خویش آراسته است و او در تمام این نقش‌ها عاشقانه به سینه کوبیده است با دست‌های کودکانه و یا دست‌هایی قوی، تفاوتی نمی‌کند و امسال از کدام خاطره‌ی جانش در سوز و گداز است. خاطره‌ی رشادت‌های میدان مبارزه حق و باطل. باز میدان سفر می‌کند. صداها را می‌شنود. جانش به تلاطم مبتلا می‌شود. آفرین به جان‌هایی که حقیقت عشق را شناختند و من آمده‌ام تا رشادت‌هایشان را در قلبم به تفسیر بکشم. باز همان پرسش در ذهنم شعله‌ور است (من کی هستم). چگونه توان درک راهی را دارم که هزاران سال است در قالب قهرمانانش زنده می‌شود. در قلب‌ها جان می‌گیرد و باز در زمان باقی می‌ماند و من همان راهی را می‌روم که دیروز رفته‌ام. تکرار روزهایی که اندیشه‌ای به دنبال ندارد و به سرعت در محور خودباوری می‌گذرد. دهه محرم تمام می‌شود. پرده‌ی نمایش بسته می‌شود و حق در میان افکارها گم می‌شود. امیال نفسانی به میدان می‌آید تا

روزهایی بی حاصل را برایش به اتمام برساند. صاحب جانش به او نهیب می زند: این شبها شب بریدن ریسمان نفس است. او را از جانت جدا کن تا به حقیقت جانت آگاه شوی، جانی که همواره صاحب خویش را می خواند به نوای:

اللهم عجل لولیک الفرج

www.rayatolhoda.com